

## لائسیته فرجام نجسته است

گذار از جدائی به همکاری :

از جدائی کلیسا از مدرسه تا پروتکل ۱۹۹۲ :

• کار مدرسه انتقال دانش و پرورش عقل ها و روح های علمی *former des esprits* است. اما این دو مأموریت رابطه مستقیم با جستن و انتشار حقیقت دارد. این رابطه است که به مبارزه بر سر لائسیته، خاصه ایدئولوژیک می بخشد. این شد که دو بنیاد، یکی کلیسا و دیگری دانشگاه دولتی رو یارو شدند. موضوع نزاع این بود که آموزش و پرورش لائیک، کار خود را آزاد کردن خرد نوجوانان و جوانان و پرورش روح نقاد آنها می شمرد. اما از دید کلیسا که حقیقت را نزد خویش می دانست و همان می شمرد که از راه وحی بر انسان معلوم گشته است. از رهگذر آموزش این حقیقت می باید به نسل جدید آموخته شود. این دو، بنوعی جنگ مذهبی روی آوردند. و تاریخ می گوید که جنگی سخت بود.

• قانون لائسیته دست کلیسا را از مدارس دولتی کوتاه کرد. اما کلیسا مجاز بود مدارس خصوصی تأسیس و اداره کند. کار این دو گانگی به برخورد کشید. بر رقابت میان مدرسه دولتی و مدرسه خصوصی، رویارویی کشیشان و معلمان مدارس خصوصی با لائیک ها افزوده شد. قانون ۱۹۰۱ آموزش دادن را بر اهل کلیسا ممنوع کرد.

• قانون ۱۹۰۵، به کلیسا اجازه می داد مدرسه خصوصی تأسیس کند. اما به دولت اجازه نمی داد به مدرسه خصوصی کمک مالی کند :

جمهوری به اهل هیچ دینی حقوق نمی پردازد و به مؤسسات آن مساعده نمی پردازد. لائیک ها می گفتند پول دولت برای مدرسه دولتی و پول خصوصی برای مدرسه خصوصی.

اما اهل کلیسا تناقض گوئی لائیک ها را خاطر نشان کردند :

آزادی تعلیم و تربیت می باید واقعی باشد و نه صوری. پولی که بعنوان مالیات از مردم گرفته می شود را تنها لائیک ها نمی پردازند مذهبی ها نیز می پردازند. کسانی که فرزندان خود را به مدارس خصوصی می فرستند، مالیات می پردازند بدون این که از خدمات مدارس دولتی استفاده کنند. چه سود در اعلام آزادی وجدان و آزادی تعلیم و تربیت وقتی امکان برخورداری از آن وجود ندارد؟ در ۱۹۲۰، این فکر پیدا شد که بودجه آموزش و پرورش تسهیم به نسبت شود. بدین ترتیب، بی طرف دولتی بر جا می ماند و آزادی آموزش و پرورش نیز رعایت می شد. اما این تفسیر از لائسیته بیش از آن مخالف برداشتی بود که راهنمای قانون ۱۹۰۵ شد. اگر پذیرفته می شد، چیزی از آن قانون بر جا نمی گذارد.

• در ۱۹۵۱، اکثریت جدید مجلس، قانونی را به تصویب رساند که بنا بر آن، دانش آموزان مدارس خصوصی نیز همانند دانش آموزان مدارس عمومی، کمک تحصیلی دریافت می کردند. این کمک بطور مستقیم به خانواده های آنها پرداخت می شد. با وجود این، قانون مشکل اصلی را حل نکرد.

در ۱۹۵۹، میشل دوبره نخست وزیر وقت، قانونی را به تصویب رساند که نه تنها مشکل کمک مالی به مدارس خصوصی را حل می کرد بلکه آتش نزاع میان این دو نوع آموزش و پرورش را خاموش می کرد :

به یمن همکاری، این دو متوجه شدند که یک وظیفه را دارند انجام می دهند. برابر قانون جدید، دولت با متصدیان مدارس خصوصی، در باره مدرسه ابتدائی، قرارداد ساده و در باره مدارس متوسطه قرارداد مشارکت امضاء می کند. بنا بر این قانون، دولت پرداخت هزینه اداره مدرسه خصوصی را بمیزان تعهدات مدرسه در قبال دولت بر عهده می گیرد و خاصه کاتولیک آموزش و پرورش این مدارس را برسمیت می شناسد. این قانون به توافق ۱۹۲۴ - ۱۹۲۳ دولت با پاپ می ماند. هدف قانون، آشنی دادن میان دو آموزش و پرورش بود.

قانون، نخست مخالفت سختی را بر انگیخت. احزاب چپ گفتند هرگاه بر سر کار آیند، قانون را لغو خواهند کرد. در ۱۹۸۱، آنها با پیروزی میتران در انتخابات ریاست جمهوری، بر سر کار آمدند. آلن ساواری *Alain Savary* با کلیسای کاتولیک وارد گفتگو شد. سازشی بعمل آمد و بر پایه آن، در ۱۹۸۴، قانونی تهیه شد. اما عدم انعطاف عناصری از چپ، آن را از محتوا خالی کرد. در ۲۴ ژوئن ۱۹۸۴، راه پیمائی با شرکت نزدیک به یک میلیون نفر در مخالفت با طرح پیشنهادی انجام گرفت و رئیس جمهوری را بر آن داشت از آن چشم پبوشد.

هرچند قانون دوبره مخالف آن برداشت از لائسیته بود که راهنمای تدوین و تصویب قانون ۱۹۰۵ شد، اما به اصول بی طرفی دولت و آزادی وجدان دینی و کثرت باورهای دینی و آزادی آموزش و پرورش صدمه وارد نکرد.

• تمایز میان مدرسه دولتی و مدرسه خصوصی نیز از میان برخاست. زیرا یک قانون جدید مقرر می کند که آنها که در یک مدرسه خصوصی، تحت قرار داد با دولت، آموزش می دهند، بشیوه خود، مأموران دولت بشمارند. این تحول، کار را به امضای پروتکل میان وزیر آموزش و پرورش و دبیر کل آموزش و پرورش کاتولیک کشاند:

در ۱۹۹۲، ژاک لانگ *Jack Lang*، وزیر آموزش و پرورش با اسقف کلویه *Cloupet* دبیر کل آموزش کاتولیک پروتکلی را امضاء کرد که، بنا بر آن، آموزش و پرورش کاتولیک جزئی از آموزش و پرورش دولتی می شود. این اقدام، نه یک تحول که یک انقلاب است. چرا که یک حضور ساده امر مذهبی در قلمرو عمومی، خلاف لائسیته شمرده می شد. و حالا، آموزش و پرورش کاتولیک جزئی از آموزش و پرورش دولتی می گشت. این ابتکار هم از چپ است و در مقایسه با آن تعریف از لائسیته که راهنمای تدوین و تصویب قانون ۱۹۰۵ بود، پیشرفتی عظیم بشمار است.

به قول روزیس دوبره، فرانسه از لائسیته بی کفایت به لائسیته هوشمند گذر کرد.

از ولایت مطلقه لائسیته تا لائسیته، آزادی وجدان در گزینش دین و باور است :

• اگر قانون لائیسیتیه به تریبی که مشاهده شد، به عمل درآمد، هم بدین خاطر بود که معنای دوم جانشین معانی اول شد و هم بدین خاطر که کلیسای کاتولیک به مزایای استقلالش از دولت پی برد. در حقیقت، بنا بر کنکوردا، کلیسا تحت مهار دولت بود و این امر موجب نقد کشیشان و باورمندان عادی و نیز لائیک ها بود. جدائی کلیسا از دولت، عزت و آزادی را به کلیسا باز می گرداند. در ۱۸۶۳، در کنگره کاتولیک های بلژیک، در مالین Malines، مونتالامبر Montalembert خواستار کلیسای آزاد در دولت آزاد شد. اما نزاع میان پوزیتویستها و کلیسا و قال و مقال بر سر لائیسیتیه، مانع از آن می شد که مقامات کلیسا به یاد خواست دیرین خود بیفتند و خواستار استقلال خود از دولت بگردند. برداشتی که از لائیسیتیه می شد و هدف رها کردن جامعه از یوغ دین که پوزیتویستها برای آن قائل می شدند، سبب شد که کشیشان در ۱۹۰۶، بر ضد قانون متحد شوند. در ۱۹۱۹ مجلس کاردینال ها لائیسیتیه را مطلقاً محکوم کرد. قانون لائیسیتیه مشروعیت ندارد و شهروندان فرانسه نباید آن را رعایت کنند. پاپ نظر مجلس کاردینالهای فرانسه را تعدیل کرد.

• ۲۰ سال پس از تصویب قانون، در ۱۹۲۵، مجلس کاردینالها و اسقف ها بیانیه جدیدی در باره لائیسیتیه انتشار داد که با متن پیشین تفاوت بسیار داشت. زمان ارزیابی ساده اندیشانه و برداشت تنگ نظرانه بسر آمده بود. بنا بر این متن، مفهوم لائیسیتیه در معرض چهار برداشت است:

دو برداشت از چهار برداشت در خور محکوم کردن هستند. بخصوص برداشتی که به یک فلسفه رسمیت می بخشد و از ایدئولوژی مایه می گیرد که ایدئولوژی دولت می شود و ضد دین است. اما دو برداشت دیگر که به رژیم حقوقی راجعند از لحاظ کلیسا بی اشکال هستند. این بیانیه در نزدیک کردن دو طرف به یکدیگر، نقشی اساسی جست. با وجود این، نزاع بر سر مدرسه و آزادی آموزش و پرورش ادامه یافت. در ۱۹۵۱، در بحبوحه کشاکش بر سر مدرسه، در مجله اسپری Esprit مقاله ای به امضای دو استاد دانشگاه، یکی آندره لاتری André Latreille، تاریخ دان و دیگری ژوزف ویالاتو Joseph Vialatoux، فیلسوف انتشار یافت. در آن جمله ای در تعریف لائیسیتیه است که در تاریخ بحث بر سر لائیسیتیه، نقطه عطف است:

« لائیسیتیه بیان حقوقی آزادی عمل به باور است ».

این تعریف از لائیسیتیه اساسی است، چرا که نه تنها ابهام میان یک رژیم حقوقی و یک فلسفه را می زداید، بلکه می گوید تفاهم میان لائیسیتیه دولت و برداشت مسیحی از باور دینی نیز میسر است. این تعریف ۱۵ سال بر موضعگیری واتیکان دوم پیشی گرفت:

• کلیسا متوجه شد که دشمنی خطرناک تر از لیبرالیسم وجود دارد و سر بلند کرده است. کلیسا خود را با لیبرالها و دموکراتها بر ضد این دشمن خطرناک (کمونیسم) در یک جبهه می دید. در نوئل ۱۹۴۵، پاپ پی دوازدهم PiexII در پیامی بر طین، از دموکراسی ستایش کرد.

• این بار، نه مجلس کاردینالها و اسقف های فرانسه که کنسلی کلیسای کاتولیک بود که اعلام کرد:

دولت در آنچه به باور دینی راجع می شود، صلاحیت ندارد. بر دولت نیست که حقیقت دینی را معین کند.

مضوبه ای نو و تعیین کننده بود. این تغییر نظر دلایل اساسی می داشت

۱ - از لحاظ دینی، گزینش باور کاری، وجدان در ژرفای خود انجام می دهد. بنا بر این، می باید آزاد باشد. در ۱۹۶۵، کنسلی واتیکان بیانیه در باره آزادی دینی و وجدان را صادر کرد. بنا بر این بیانیه، « شخصی انسان بر آزادی دینی حق دارد. این آزادی ایجاب می کند که همه انسان ها می باید از هرگونه کهری از سوی افراد و گروههای اجتماعی و هر نوع قدرت انسانی، در گزینش باور دینی خود، رها باشد. به تریبی که در امر دین، هیچکس خود را مجبور به عمل بر ضد وجدان خود و یا مجبور به خودداری از عمل به باور وجدانی خود، خواه در تنهایی و چه در جامعه، خواه در قلمرو خصوصی و چه در قلمرو عمومی، نبیند. »

۲ - بدین سان، آزادی وجدان را در گزینش باور که در مقاله به امضای دو استاد، تشریح شده بود، کلیسا از آن خود کرد. اینک کلیسا می دید که لائیسیتیه هرگاه از یک فلسفه خالی شود به تریبی که ایدئولوژی قدرتی که دولت است نگردد، استقلال کلیسا را تأمین می کند بی آنکه در معرض تهاجم مستمر دولتی قرار گیرد که رسالت خود را دین زدائی گردانده باشد.

• چند روز پیش از درگذشتش، پاپ ژان پل دوم، به مناسبت یکصدمین سال تصویب قانون لائیسیتیه، پیامی به کنفرانس کشیشان Conférence épiscopale فرانسه داد:

لائیسیتیه به نحوی که در فرانسه درک و اجرا شده است با دکترین اجتماعی کلیسا سازگار است. (۲۹)

### حضور اسلام در اروپا و لائیسیتیه ؟

• تدیون کنندگان قانون ۱۹۰۵، تصور نمی کردند که قانون در مورد اسلام نیز باید اجرا شود. زیرا آن زمان، شهروندان فرانسوی مسلمان، دومین جمعیت فرانسه را تشکیل نمی دادند. مسئله اسلام و نیز تحولی که جامعه و مفهوم لائیسیتیه و قانون ۱۹۰۵ کرده اند، نزد طرفداران لائیسیتیه، دو نظر را پدید آورده اند:

۱ - آنها که می گویند نیازی به تجدید نظر در قانون نیست. اصولی که راهنمای وضع آن قانون بوده اند، فعلیت خود را حفظ کرده اند. این اصول جهان شمول هستند. بر همه باورهای دینی قابل اعمال هستند.

۲ - نظر دوم بر اینست که می باید به تفاوت های دین ها توجه کرد. نه تنها بلحاظ اصول و فروع دینها، بلکه بخاطر طرز فکرهای هر یک در باره روابط دین و جامعه، یا به تعبیر مسیحیان، میان معنویت و مادیت، که با یکدیگر متفاوت هستند.

• ورود اسلام در قلمرو سیاسی و فرهنگی، عادت ها را برهم زد و زنجیره ای از پی آمدها بار آورد. چشم اندازها را مبهم و دیگر جنبه های پدیده دینی را تاریک گرداند. اسلام، دومین دین در فرانسه، نه تنها مسئله ها که نگرانی ها برانگیخته است. ژاک شیراک، رئیس جمهوری، کمیونی را به ریاست برنارد استازی Bernard Stasi مأمور بر رسی مسئله دین ها از لحاظ لائیسیتیه و پیشنهاد راه حل کرد. رسانه های گروهی تنها به اسلام توجه کردند. و فقط محدود توجه خود را به روسری بر سر کردن و یا نکردن دختران مسلمان در مدرسه، تنگ تر کردند. حال آن که این امر، یک صدم مسئله عمومی که موضوع کار کمیسیون بود، نیز نبود. در حقیقت، بحث پیرامون جامعه خفه شد و سیاستمداران و حکومت کنندگان و مجلس از کارهای کمیسیون، یک متن را بیش نگرفتند و آن ممنوع کردن علائم چشم گیر دینی در مدرسه بود. و این کار، ناچیز کردن علائق تاریخی میان مدرسه و لائیسیتیه بود. بدین سان، جدید بودن مسائلی که اسلام پدید آورده است، لائیسیتیه را دچار عارضه ها می کند. داده های جدید وارد بحث می کند و ما را از پیچیدگی هائی آگاه می کند که پیش از این قابل مشاهده نبودند. از جمله، جدائی دولت از کلیسا، نظام

ارزشی مسیحی که میراث قرون است را از میان نمی برد. اما آیا در باره اسلام که نظام ارزشی و اخلاقی متفاوتی دارد نیز می توان گفت که از لائیسیته زیان نمی بیند؟ برای مثال، مسیحیت زن و مرد را برابر می دادند. ازدواج را عقدی میان دو انسان برابر می دادند. حال آنکه در اسلام چنین نیست. پس بیم آنست که میان اسلام و ارزشهای جمهوری برخورد پدید آید. در نتیجه در باره لائیسیته، در جوهر خود، پرسش پیش می آید:

آیا بردباری و روابینی tolerance همه عرف و عادت ها، بنام نسبی گرائی و کثرت گرائی لائیسیته است و یا اینکه بگونه لائیسیته به اخلاق و نظامی ارزشی وابسته است.

این پرسش را احساس خطر دومی بر می انگیزد و آن خطری است که وحدت ملی را تهدید می کند:

جماعت و امت گرائی *communautarisme* وحدت ملی را تهدید می کند. بسا از میان مسئله ها که حضور اسلام پدید آورده است، مهمترین مسئله سیاسی این مسئله است. ترس از این که دین، ملت را تقسیم و منشعب کند، جدید نیست. لائیک ها کاتولیک ها را بخاطر تقسیم و منشعب کردن ملت فرانسه، سرزنش می کردند. زیرا پاپ و کلیسا را دلبسته به جمهوری نمی دانستند و بر آن بودند که بلحاظ مخالفت با جمهوری، در جامعه شقاق پدید می آورند.

لائیسیته بلحاظ تاریخی از وحدت ملی جدائی ناپذیر است. حضور اسلام به بحث بر سر وحدت ملی فعلیت می بخشد. اسلام چون مسیحیت نیست که از آغاز در اروپا پا گرفته و گسترش یافته است. در بخش دیگری از جهان پا گرفته و گسترش یافته است. پس مسئله پیش رو، ملی کردن *nationaliser* اسلام است. در این کار، نقش لائیسیته چیست؟ بخصوص نقش قانون جدا کننده دولت از کلیسا چیست؟

• ماده اول قانون ۱۹۰۵، اسلام را نادیده گرفته بود. حال اگر بنا باشد مسلمانان نیز آزادی واقعی عمل به دین خود را داشته باشند، نیازمند مسجد هستند. اما مسلمانها پول برای ساختن عبادتگاه ندارند. آیا وظیفه دولت و مقامات هر منطقه نیست که به کمک مسلمانها آیند و برای آنها مسجد بسازند؟ ماده ۲ قانون، به این پرسش پاسخ منفی می دهد.

بدین سان، حضور اسلام در فرانسه، مسائل جدیدی را نیز بر می انگیزد. اما در همان حال، رفتارهایی را نیز بر می انگیزد که به گذشته تعلق داشتند. برای مثال، وزیران کشور و امور دینی، راست یا چپ، برای این که مخاطب پیدا کنند و با او روابط اسلام با جامعه را موضوع بحث قرار دهند، بر آن شدند که رفتار پیشینیان را برای اسلام را دین پنجم فرانسه بگردانند، در پیش بگیرند. حال آنکه از آغاز قرن، دولت به هیچ دینی رسمیت نمی داد، اینک می باید به اسلام رسمیت بدهد:

دولت در ساماندهی درونی اسلام باوران مداخله می کند. حال آنکه بنا بر قانون، نمی باید مداخله کند و می باید استقلالشان را محترم بشمارد. روشی که نیکولا سارکوزی *Nicolas Sarkozy* وزیر کشور وقت بکار برد تا مسلمانان فرانسه یک شورا ایجاد کنند که مخاطب دولت باشد، یاد آور روشی است که در ۱۸۰۷، ناپلئون برای متحد کردن یهودیان فرانسه بکار برد تا یهودیت را نیز وارد محدوده سیاست دینی خود کند. مثال دیگر، ممنوع کردن بکار بردن علامت های مذهبی آشکار در فضای عمومی است که محدود کننده آزادیهای شخصی است.

ترس از اسلام نابردبار *intolérance* و جماعت و امت گرائی ویرانگر وحدت ملی، بیم از مداخله دین در دولت را از نو برانگیخت. این حکم که هر دینی حامل نابردباری و تعصب *fanatisme* است، فکر بازگشت به آن تعریف از لائیسیته را قوت بخشید که دولت لائیک را در برابر بنیادهای دینی *institutions religieuses* قرار می داد. دشمن فرضی دیگر آنکه پیش از این بود، یعنی کلیسای کاتولیک، نبود. اما بر وفق اصلی که، بنا بر آن، دفاع از لائیسیته ایجاب می کند دین ها، همه، به یک چشم دیده شوند، می باید همه اصلاحیه های بعمل آمده لغو می شدند. می باید لائیسیته را که، در طول زمان، از معنی تهی شده و در حال تعلیق تصور می شد، در همان معنای نخستین برقرار کرد. کنکوردا را در آژاس - موزل نیز لغو و قانون لائیسیته را در سرتاسر قلمرو دولت فرانسه به اجرا گذاشت. با آنکه کلیسائی که ضعیف شده است و دیگر امکان قیومت جستن بر جامعه را ندارد و لائیسیته، دولت و آزادی وجدان در گزینش باور دینی و کثرت دین ها را پذیرفته است، خطری در بر ندارد، اما بنا بر اصل، دین ها می باید به یک چشم دیده می شدند.

مسائلی که حضور اسلام برانگیخته اند حدود و شکنندگی اجماع بر سر لائیسیته را آشکار می کنند. از دید بعضی قانون لائیسیته به تریبی که در عمل به اجرا در آمده، به نزاعها که فرانسویان را تقسیم و منشعب می کرد پایان بخشیده و سبب صلح اجتماعی گشته است. اما از دید بعضی دیگر می باید هشباری را بازیافت و آماده مبارزه شد. یک نکته اساسی همچنان مشکل ساز است و بر سر طبیعت واقعی امر دینی، اختلاف بر می انگیزد:

دین یک باور خصوصی است که قلمرو آن محدود به شخص است و یا یک امر اجتماعی است که حق دارد در قلمرو عمومی ابراز شود؟. بحثها که در جریان هستند به ما می گویند که مسئله راه حل قطعی نجسته است:

بر سر پاسخ، اتفاق آراء وجود ندارد. هنوز در تاریخ لائیسیته، سخن آخر بر زبان نیامده و قبول همگانی نجسته است. پاسخ از تلاقی وفای به اصل لائیسیته تضمین کننده آزادی وجدان و استقلال دین و دولت از یکدیگر و شناسائی خاصه جمعی باور دینی، حاصل خواهد شد.

• مشکل دومی که لائیسیته با آن روبرو است، اینست که رژیم حقوقی لائیسیته در همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا برقرار نیست. در همه جای اروپا بی طرفی دولت و آزادی گزینش دین و کثرت دین ها پذیرفته شده است. با وجود این که اجماع بر سر این دو اصل وجود دارد، حتی بر سر قید میراث مسیحی در قانون اساسی اروپا، اختلاف پدید آمد. باردیگر، به آن برداشت از لائیسیته رجوع شد که ذکر این میراث که بیانگر گذشته اروپا است را نیز بر نمی تابد. (۳۱)

## یک قرن ستیز و سازش:

بدین قرار، لائیسیته پوشش یک ستیز بود که یک فلسفه، پوزیتویسم، با دین آغاز کرد. بنایش بر این بود که از دولت و جامعه دین زدائی کند. بنا بر این نظر که تاریخ معرفت به معرفت دینی انجامیده و از آن به معرفت علمی راه می برد و سرانجام معرفت علمی جانشین معرفت دینی می شود (۳۲)، دین زدائی شتاب بخشیدن به این فراگرد تلقی می شد. همانطور که بانیان لائیسیته گفته اند، قدرت نمی تواند بی طرف باشد و مدرسه نیز بی طرف نبود. بنا بر ادعای آنان دین از آن رانده می شد تا جایگاه علم بگردد. در طول قرن، کلیسا و دولت لائیک در ستیز و سازش بودند. کلیسا لائیسیته ای خالی از مرام مطالبه می کرد که یافت نمی شد و لائیک ها به دین زدائی توانا نمی شدند. پس دو طرف می باید تحول و با یکدیگر سازش می کردند و چنین کردند. اما در پایان یکصدمین سال، به قول رنه ریموند، دو برداشت از

لایسیته همچنان وجود دارند بی آنکه راه حل قطعی یافته شده باشد. در حقیقت، هر جا لایسیته به اجرا درآمد، پوشش نزاع سخت یک ایدئولوژی با دین بود:

● در فرانسه، به قول آلن تورن، « لیبرالیسم سیاسی نمی توانست و نمی تواند بپذیرد که سازماندهی جامعه از یک آئین جهان شمول، مذهبی یا فلسفی، فرمان برد. گاه تسلیم این وسوسه شده است که خرد گرایی (rationalisme) و خودمختاری فرد را برابر فلسفه کانت ( اصل راهنمای سازماندهی جامعه کند. اما این خردگرایی مبارز یا لایسیته گرایی همانقدر خطرناک است که هر آئین سیاسی مطلق گرایی. زیرا دستگاه سرکوب دولت را برای تحمیل اصول راهنمای خویش بکار خواهد برد. » (ص ۱۷۲ دموکراسی چیست؟) (۳۳)

● در ترکیه، آتاتورک می گفت:  
عمر و علی ( سنی و شیعه ) می باید از ترکیه بروند. ترجمه بی کم و کاست قانون های غربیان و اخذ بی دخل و تصرف اندیشه راهنما و روش زندگی از غرب، محتوای لایسیته ستیزه جوی دیکتاتوری آتاتورک را تشکیل می داد (۳۴)

● در روسیه، لایسیته، دین زدائی از دولت و جامعه و جانشین آن کردن مارکسیسم - لنینیسم بود (۳۴):  
کمونیست ها که روی علم تأکید فراوانی داشتند، چنان به کلیساهای روسیه برخورد کردند که گوئی آنها حاصل نوعی علم ناقص اند. آنها اعتقاد داشتند که بسادگی با آموزش « صحیح » علم به توده مردم، دین از میان خواهد رفت.

در ۱۹۱۹ نیکولای بوخارین {تئوریسین بلشویک و سردبیر پراودا} نوشته است:  
« برای قدرت پرولتاریا بطور نسبی ساده بوده است که بر جدایی دین از دولت و مدرسه از کلیسا تأثیر گذارد، و این تغییرات تقریباً بدون درد صورت پذیرفته اند. ولی جنگیدن با آثار و خسارات مذهبی بطور غیر قابل تصویری مشکل تر است، چیزی که ریشه عمیقی در آذهان مردم داشته و به زندگی آنها محکم چسبیده است.»

حاصل دین زدائی از دولت و جامعه روسی، وضعیت امروز روسیه است.  
● در ایران، لایسیته توجیه گر استبداد پهلوی ها و مرام فراماسونها شد. بنظر فراماسونها، ایرانی نباید از خود ابتکاری بکند، باید بگذارد غرب او را به فرهنگ خود در آورد و آدم کند. در ایران و ترکیه بنا بر این بود که همه چیز فرنگ را باید اخذ کرد حتی « فرنگی » را (۳۵) بدیهی است ایدئولوژی راهنما، لیبرالیسم ماخوذ از غرب بود. بعدها، ایدئولوژی مارکسیستی نیز در دین ستیزی، لایسیته را پوشش خود کرد.

در تمامی این موارد، لایسیته، بمتابه پوشش یک ایدئولوژی در ستیز با دین، شکست خورد. و امروز، ما کسیمو کاجاری، فیلسوف ایتالیایی بر اینست که کار لایسیته به شکست انجامیده است. به قول مارسل گوشه Marcel Gauchet (۳۶) فرجامی جز شکست نیز نمی توانست داشته باشد. زیرا

« - علم - و، از رهگذر آن، عقل و ترقی - و ملت و جمهوری - یعنی وطن دوستی patriotisme و مدنیت civisme و اخلاق مبانی لایسیته بودند. آیا بدان نیاز است که عواملی را بر شمیریم که از دیرگاه برداشت ها در باره هر یک از این مبانی را تغییر داده اند چرا که انتظارها را بر نیاورند؟ تغییری که فکر ما نسبت به معرفت علمی و رسالت آن و پی آمدهای توحه آن رسالت، کرده است و عقلانی است و آئین شده است و روش ما در بکار بردن دست آوردهای علوم امروز به ما وعده نمی دهند که وارد سرزمین موعودی خواهیم شد که پزیتویسیم وعده می داد. تغییر ها که در محدوده و شرائط عمل به دموکراسی بعمل آمده اند و همشهری گری و امخواه که دیگر ربط چندانی با تکلیف مدنی ندارد و تحول انتظارهای اجتماعی در باره مدرسه سبب شده اند که مدرسه بمتابه محل شکوفائی شخصی و یا موفقیت فردی، دیگر مدرسه جمهوری مأمور استوار کردن پیوند اجتماعی از رهگذر اخلاق نیست و نمی تواند هم باشد. بنظر من اغراق آمیز نیست هرگاه بگوئیم دیگر به مجموع منابع و مراجع که امکان دادند، بطور خاص در فرانسه، بدیل لاییک، بر ضد دعاوی کلیسا، موجودیت پیدا کند، باوری نمانده است. «هم او، در کتاب خویش، سه دوره را تشخیص می دهد:

۱ - دوره اول، دوره تفوق دولت در همه قلمروها است. از جمله دولت، دین را چنان تحت امر خویش در می آورد که نظم یا سلامت جامعه خردمدار برهم نخورد.

۲ - دوره دوم، دوره جدائی کلیسا از دولت و پیدایش دولت اخلاق مدار و آموزگار Etat moral et enseignant. تفوق و تسلط دولت ضرور تشخیص داده می شود. البته دولت علم ندارد و واجد هیچ دینی نیست و در قلمرو دین، هیچ گونه صلاحیتی نیز ندارد. اما این بمعنای آن نیست که دولت می باید لایقیدی کاملی را رویه کند. چرا که اگر از لحاظ حقیقت و علم و دین نمی تواند اما از لحاظ اخلاقی می تواند آئین ها را ارزیابی کند و اجازه ندهد هر آئین ناسازگار با اخلاق در جامعه رواج یابد. از این رو، دولت می باید اخلاق خاص خود را داشته باشد مستقل از هر دینی و آمریت. دولت لاییک بلحاظ ارزشهایی که جز ارزشهای قرارداد اجتماعی نیستند، می باید بی رقیب باشد. و حق دارد اصول خردمندی و اخلاق و سیاست را تعلیم دهد و از این اصول دفاع کند. در این دوره، لایسیته جانبدار حذف دین پدید می آید.

۳ - دوره سوم، دوره بی طرف شدن دولت و گذار از روا بینی tolerance به کثرت گرایی pluralisme است. در این دوره، حقوق ذاتی انسان، حقوق ذاتی او تلقی می شوند و نه دیگر حقوقی که تنظیم کننده رابطه افراد با یکدیگر آن طور که جمهوری، در آغاز خود، می پنداشت و رعایت می کرد. ولایت souveraineté جمهور مردم بدون آزاد و ولایتمند شمردن فرد، تحقق نمی یابد. در حقیقت به یمن آزادی است که عضو جامعه می تواند در اعمال ولایت جامعه شرکت کند. از این رو، در این دوره، لازمه شهروندی « خود بودن است » اما معنی این خود بودن نیز دستخوش تغییر می شود. تغییرهای سه گانه، همزمان و همراهند:

تغییر درون شخصی intra-personnel و تغییر میان اشخاص inter-personnel و یا ارتباطی و تغییر مدنی civique. حاصل این تغییرها، گذار از روا بینی به کثرت گرایی شد. نه تنها کثرت گرایی بمتابه قاعده مورد عمل در جامعه، بلکه کثرت گرایی به منزله ورود اصلی به کله باورمندان هر دین و قبول شدن آنست که، بنا بر آن، باورهای دیگر نیز وجود دارند و دیگرانی نیز هستند که باورهای دیگر را حق می شمارند و چون آنها حق دارند باور دلخواه خود را برگزینند. حاصل این انقلاب، این شد که سابق می باید از هویت خویش چشم می پوشیدی تا به عضویت جمع در می آمدی و اینک با هویت شخصی خود به عضویت جمع در می آئی.

جریان تحول، کار را به این جا کشانده است که توقع اخلاقی و یا معنوی بر جهت یابی سیاست اثر می گذارد. باور دینی در همان حال که می خواهد آزادی و ویژگی خصوصی بودن خویش را حفظ کند، در قلمرو عمومی نقش می یابد. هر اندازه سیاست در بر آوردن توقع های اخلاقی و معنوی ناتوان تر می شود، بیزاری از سیاست بیشتر و نقش دین بیشتر... و لایسیته تجربه شده، ناکار آمد می شود زیرا:

این بار، این دموکراسی است که دین ها را به عرصه عمومی فرا می خواند و در این عرصه تغییرشان می دهد. سیاست از ارائه یک برداشت عمومی از دنیا که با دید مردم سالار از سیاست خوانائی داشته باشد، نا توان است . اما نیاز به برداشت عمومی از دنیا، سازگار با دید مردم سالار از سیاست، بنوبه خود فرآورده تغییر رابطه انسان و بنیاد دینی است :

پیش از این، بنیاد دینی دین را عرضه می کرد و انسان را به آن می خواند . اینک انسان است که خود رهبر خویش است و تقاضا کننده دین است . باورمندی croyance از ما است که ترواش می کند و به ما است که باز می گردد . این دلیل دیگری بر باور کردن و بسا بهترین دلیل است .

یادآور می شوم که این امر که انسان خود خویشتن را رهبری میکند همان است که قرآن بر آن تأکید می کند ( ۳۷ ) . بر انسان است در پی دین راهنمای زندگی خود شود، اما تجربه ایران نشان می دهد که هرگاه انسانها تقاضا کننده دین باشند، بسا روابط قدرت در جامعه سبب شوند که تقاضا کنندگان خواستار دین بمثابه بیان قدرت شوند. لذا ضروراست که بنیاد دینی تغییر کند چنانکه دین را بمثابه بیان آزادی ارائه کند . وگرنه ناکارائی لائیسیتیه سبب می شود که این بار باورهای دینی یا مرامهای فلسفی، بمثابه بیان قدرت، در روابط قوا کار برد پیدا کنند و توجیه گر اعمال زور و گسترش خشونت بگردند . با توجه به این تجربه، شناختن دلائل دیگر ناکارائی لائیسیتیه ضرور هستند :

الف - بنا بر این نبود که دین و علم از قدرت آزاد شوند . بنا بر این بود که در دولت، این یا آن ایدئولوژی، با دعوی علمی بودن، جانشین دین شوند و دین را بمثابه رقیب، از جامعه بزدا بند .

ب - هیچیک از ایدئولوژی ها علم قطعی نبودند . بنا بر این، بنوبه خود، مانع رشد علم در آزادی می شدند . زیرا ج - ایدئولوژی ها این یا آن بیان قدرت بودند و با کارپردی که به علم می دادند، خاصه یک دین را پیدا می کردند . در همان حال که دین می شدند با دین به ستیز می شدند . با اصلتی که به مادیت می دادند، در حقیقت، به قدرت اصالت مطلق می دادند و لاجرم، دین ویرانگری می شدند . و از جمله بدین خاطر بود که از دین شکست خوردند .

د - همانطور که "گوشه" خاطر نشان می کند، این نظریه که معرفت علمی جانشین معرفت دینی می شود، یکسره نادرست بود و هست . زیرا کار علم تشخیص است . هر وظیفه دیگری را بر عهده او گذاشتن، آن را از آزادی محروم ساختن، بنا بر این، رشد آن را کند و یا متوقف کردن است . علم به خودی خود، طرفدار یا مخالف نیست . هرگاه بخواهد موافق یا مخالف شود، می باید در یک بیان، کار برد پیدا کند . اگر در بیان آزادی کار برد پیدا کرد و دین بیان آزادی شد، علم خستی و آزاد باقی می ماند و رشد می کند . اما اگر در بیان قدرت کاربرد پیدا کرد، خواه این بیان صفت دینی داشته باشد و چه نداشته باشد، علم طرفدار آن و مخالف هر بیان رقیبی می شود . بدتر، مخالف آزادی و رشد خود می شود . زیرا هرگاه رشد علمی، علمی را نقض کند که در بیان قدرت بکار رفته است، آن بیان بی اعتبار می شود . پس علم باید سانسور شود . بدین سان، علم تابع توقعات قدرت می شود . بدین ترتیب، چه دین بیان قدرت و خواه بیان آزادی باشد، به حیات خود ادامه می دهد . بدین قرار، مدرسه جای نزاع علم با دین نیست . مدرسه بمثابه خانه علم، می باید محیط بی طرفی باشد . تا بتواند آزادی جریان اندیشه ها را تأمین کند . آنها هم که قانون ضد روسری را تصویب کرده اند، اعتراف می کنند که قانون با اصل کثرت گرائی و حق بر هویت مخالف است الا اینکه می گویند : جمهوری فرانسه از ارزشهای خود دفاع کرده است . اما این استدلال خود خویشتن را نقض می کند :

#### قانون ضد روسری گویای شکست لائیسیتیه است زیرا :

- ۱ - تمامی دولتهای صاحب مرامی که با ارزشهای ضد خود می ستیزند، صفت لائیک پیدا می کنند :  
نقض اصل جدائی دین از دولت .
- ۲ - با اصل عدم صلاحیت دولت در امور دینی مخالف است . اگر صلیب، یک علامت مذهبی باشد، روسری یک علامت مذهبی نیست. از دید زنی که روسری بر سر می کند، این کار عمل به واجب دینی است . بنا بر این، قانون ضد روسری، دخالت مستقیم دولت در دین است . بنام لائیسیتیه کاری دیگر ممکن بود و همچنان ممکن است . کاری ممکن است که سبب انقلاب بزرگ در طرز فکر و رفتار دین باور و دین ناباور می شود :  
بحث آزاد بر سر
- الف - بود و نبود حجاب بمثابه یک تکلیف در قرآن، و  
ب - نقش سکس در روابط قدرت و نقش پوشش در آزاد شدن انسانها از این روابط و ...
- ۳ - با لائیسیتیه بمعنای دین زدائی از راه مدرسه ( نزاع علم با دین که، در آن، علم باید پیروز شود ) نیز ناسازگار است . زیرا نه علم که قدرت دولت است که به جنگ روسری می رود .
- ۴ - با خالی بودن دولت از فلسفه و ایدئولوژی نیز مخالف است . زیرا حتی در مدرسه که قلمرو علم بی طرف است، دولت با طرف (دفاع از ارزشهای جمهوری)، بنا بر این، پر از فلسفه و ایدئولوژی، یک طرف نزاع می شود.
- ۵ - با کثرت گرائی ناسازگار است . رجیس دبره به این ناسازگاری اعتراف می کند اما می گوید دفاع از ارزشها تقدم دارد ( ۳۸ ) .
- ۶ - با تعریف لائیسیتیه بمعنای آزادی عمل به باور دینی و آزادی وجدان مخالف است، زیرا بر دختران عمل به باور دینی خود را ممنوع می کند .
- ۷ - به ترتیبی که در تاریخ لائیسیتیه ( نوشته رنه رموند ) آمده است، یک دوره، بکار بردن علامت، دلیل آزادی دین و باور بود . در دوره دین ستیزی، بکار بردن علامت ممنوع شد . آیا اینک که بکار بردن علامت ممنوع می شود، دوره سازش با مسیحیت و یهودیت و ستیز با اسلام، یعنی دوره « لائیسیتیه ژودنو کترین » اسلام ستیزاست ؟ می دانیم که پاسخ این پرسش آری است .
- ۸ - با لائیسیتیه حتی بمعنای روا بینی tolerance مغایر است چه رسد به کثرت گرائی و حضور با هویت خویش در قلمرو عمومی .

ادامه دارد